

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی رحمته الله علیه

| عنوان درس: | فقه نظام سیاسی | جلسه ۵۵ | تاریخ درس: | ۱۳۹۹/۱۲/۳ |
|--------------|---|---------|------------|-----------|
| عنوان فرعی ۱ | اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری | | | |
| عنوان فرعی ۲ | عدل سیاسی | | | |
| عنوان فرعی ۳ | مبحث دوم: اصول حاکم بین رابطه ولیّ عام با مدیران و مردم | | | |
| مقرر: | حجت الاسلام محمد علی زحمت کش | | | |

اصل نهم: اصل مشورت

بحث ما در اصول حاکم بر رابطه بین حاکمان و مردم یا حاکم و زیردستانش در نظام سیاسی اسلام بود و گفتیم اصل نهم، اصل مشورت است؛ البته ما مباحث مربوط به مشورت حاکم با دیگران را در گذشته به طور مفصل مورد بحث قرار داده ایم؛ لذا دیگر به تفصیل وارد آن بحث نخواهیم شد و فقط اشاره می کنیم. هم در قرآن کریم به مشورت اشاره شده:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۱؛

و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن.

و هم در نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«مَنْ اسْتَبَدَّ بِأَيِّهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهُمْ فِي عُقُولِهِا»^۲؛

هر کس خود رأی شد به هلاکت رسید، و هر کس با دیگران مشورت کرد، در عقل های آنان شریک شد.

در فراض دیگری حضرت علیه السلام در نامه ای خطاب به مجموعه ای از فرماندهان و مرزداران چنین فرمود:

«مَنْ عَبْدَ اللَّهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ

۱. سورة آل عمران: ۱۵۹.

۲. نهج البلاغه؛ حکمت ۱۶۱.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رِعْيَتِهِ فَضْلُ نَالِهِ وَلَا طَوْلُ خُصِّ بِهِ وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُونَ مَنْ عِبَادِهِ وَعَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ أَلَّا وَإِنْ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَلَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ...»^۲؛

از بنده خدا، علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان به نیروهای مسلح و مرزداران کشور پس از یاد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمت و کمالی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، [بلکه باید] با آن اموال و نعمت‌ها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک گردد و به برادرانش مهربانی بیشتری روا دارد. آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم....

۱. کلمه «غیر» در زبان عرب، غالباً به معنای تبدل حال صلاح به حال فساد است؛ یعنی خوبی به بدی؛ «غیر» شدن این است؛ نه مطلق تبدل. آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند» [سوره رعد: ۱۱] این مراد است که یعنی خداوند حال خوب مردمی را _ اگر نعمتی دارند و از سوی خداوند برکاتی بر آنها نازل است _ از آنها سلب نمی‌کند مگر اینکه آنها خودشان حال خودشان را به حال بد تغییر دهند.

و همچنین: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَوْ يَشَاءُ لَمُغَيِّرَنَّ نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ این، به خاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند» [سوره انفال: ۵۳]؛ غالباً این طور است؛ مگر در یک استعمالی که از حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) وارد شده که معلوم می‌شود «تغییر» گاهی نیز، تغییر فساد به صلاح است؛ که آن فرمایش حضرت که فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرِّهِمُ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ يُغَيِّرُ بَقُولٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ... وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ»؛ کسی که سلطان ستم‌کشی را ببیند که حرام خدا را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند، مخالف سنت رسول الله ﷺ باشد، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار نماید، سپس او را با قول و رفتار خود تغییر ندهد، خداوند حق دارد که وی را در جایگاهی نظیر جایگاه او داخل کند... و من اولی به این تغییر هستم» [بحار الانوار؛ ج ۴۴، ص ۳۸۲]؛ که در اینجا، تغییر فساد به صلاح است؛ که باید گفت گاهی با قرینه تغییر، در تغییر فساد به صلاح آمده؛ اما غالباً، تغییر مطلق _ بدون تعدیه با علی _ از صلاح به فساد است.

لذا در اینجا که می‌فرماید: «فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رِعْيَتِهِ» یعنی حال خوش را به حال بد تبدیل نکند؛ مثلاً تکبر نکند، به دلیل اینکه از دیگران برتر است، رفتار بد نکند و....

شاهد عبارت «وَلَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ» است؛ که یعنی هیچ تصمیمی را نهایی نکنم، مگر با مشورت شما آن را انجام دهم؛ مگر آنجایی که حکم خدا وجود دارد که در جایی که حکم خدا وجود دارد، جایی برای مشورت نیست.

در این عبارت تأکید بر مسأله مشورت با زیردستان و کارگزاران مطرح شده است.

سوال یکی از شاگردان: مگر جایی وجود دارد که خدا حکم نداشته باشد؟

پاسخ استاد: مراد جایی است که خدای متعال، تصمیم را به خود حاکم واگذار کرده است؛ مثل اینکه امروز بجنگیم یا نجنگیم؟، در درون شهر بجنگیم، یا به بیرون شهر برویم؟ و... از مواردی که معمولاً جزئیات احکام کلیه الهی است که چهارچوب کلی آن را خداوند مشخص کرده؛ اما تصمیم‌های خرد آن را به حاکم واگذار کرده است؛ همان چیزی که استاد شهید از آن به منطقه الفراق تعبیر می‌کند؛ البته گفته‌ایم که مراد از منطقه الفراق، منطقه عدم حکم نیست؛ بلکه منطقه‌ای است که چهارچوب کلی را خداوند معین کرده و تصمیم‌گیری در خرد مسائل را به حاکم واگذار کرده است.

اصل دهم؛ شفافیت

اصل دهم از اصول حاکم بر رفتار رابطه حاکم با محکومانش - چه کارگزاران و چه عامه مردم -، شفافیت در امور مملکتی است؛ مگر در اسرار امنیتی که افشای آنها به امنیت مملکت ضربه می‌زند. این مطلبی است که در همین نامه‌ای که خواندیم حضرت فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي إِلَّا أَحْتَجِزُ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ»؛

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم.

که ظاهراً مراد از حرب در اینجا، اعم از جنگ است؛ بلکه مراد مسائل امنیتی است که آن آیه کریمه می‌فرماید:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»^۲؛

و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق)، آن را شایع می‌سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.

۱. همان.

۲. سوره نساء: ۸۳.

که از این آیه استفاده می‌شود که در مسائل مربوط به امنیت، اذاعه و پخش کردن خبر جایز نیست. لذا به قرینه این آیه و قراین دیگر، استفاده می‌کنیم که مراد از «حرب» در روایت، تمام مسائل امنیتی مربوط به مملکت است که مسائل مربوط به امن و خوف است.

در غیر از مسائل امنیتی، مردم باید در جریان مسائل عادی مملکت قرار بگیرند که در این صورت که مردم احساس کنند حاکم با آنها با شفافیت رفتار می‌کند، آنها احساس آرامش می‌کنند و احساس اطمینان بیشتری به آنها دست می‌دهد.

اصل یازدهم؛ پرهیز از منت‌گذاری و بزرگانگاری

اصل یازدهم، پرهیز از منت گذاشتن بر مردم یا بزرگانگاری خدمت به آنهاست. اینکه دولت، حاکم، استاندار، وزیر، یا رئیس جمهوری و... خدمتی به مردم کرده و مشکلی از آنها رفع کرده، نباید منت بگذارند و نباید بزرگانگاری کنند و بگویند ما کار بزرگی برای شما کرده‌ایم؛ این مطلب در نامه مالک اشتر آمده است:

«وَاِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوْ التَّزِيدِ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ... فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ إِلَّا حَسَانَ وَ التَّزِيدَ يَذْهَبُ بِبُورِ الْحَقِّ»؛

مبادا هرگز با خدمت‌هایی که انجام دادی بر مردم منت‌گذاری، یا آنچه را انجام داده‌ای بزرگ بشماری... منت‌نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می‌برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند.

در گذشته گفتیم که نامه حضرت به مالک اشتر سنداً صحیح است؛ لذا به تمام مقاطع آن برای اثبات حکم شرعی می‌توان استناد جست.

اصل دوازدهم؛ پرهیز از خلف وعده

اگر حاکم به مردم وعده‌ای داد، نباید خلف وعده کند؛ آنجایی که نمی‌توانی کاری انجام دهی، وعده نده و اگر در آنچه که می‌توانی انجام دهی، وعده دادی، خلف وعده جایز نیست. البته نظر برخی فقها _ شاید خیلی از آنها که احتمالاً قول مشهور باشد _ در مسأله خلف وعده، این است که وعد ابتدایی واجب الوفا نیست بلکه وعد طرفینی _ یعنی اگر عقدی وجود داشته باشد _ لازم الوفا است و اینکه می‌فرماید: «أَوْفُوا بِالْعُقُود»^۱؛ عقد به معنای وعده دو طرفه است؛ لکن ما از ادله استفاده می‌کنیم، خلف وعده، اگرچه وعد ابتدایی باشد، جایز نیست و وعد ابتدایی نیز واجب الوفا است؛ و غیر از اینجا که بحث ما در حاکم است، ادله متعددی به این مضمون وجود داد که می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۵۳.

۲. سورة مائده: ۱.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا أُثْمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ»؛

رسول خدا ﷺ فرمود: سه صفت است که هر که داشته باشد منافق است، اگر چه اهل نماز و روزه باشد و خود را مسلمان پندارد: ۱. کسی که چون امانت بدو سپارند خیانت کند ۲. چون خبری دهد دروغ گوید ۳. هر گاه وعده دهد خلف کند.

در مقابل کسی که امانت دار باشد و به وعده وفا کند و در حدیث راست گو باشد از علائم مؤمن بودن او دانسته شده است؛ لذا اصل عدم جواز خلف وعده، به طور کل ثابت است و این حرمت در حق والی و حاکم متأکد می شود. حضرت امیر علی علیه السلام در ادامه عبارتی که از نامه به مالک اشتر بیان کردیم چنین می فرماید:

إِيَّاكَ... أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ... الْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛^۲

مبادا به مردم وعده ای داده، سپس خلف وعده نمایی!... خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می انگیزاند که خدای بزرگ فرمود: «دشمنی بزرگ نزد خدا آن که بگویند و عمل نکنند»

حضرت این آیه را بر وعد نیز تطبیق کرده است بنابراین وعد نیز از مصادیق «أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» است.

۱. کافی؛ ج ۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲. نهج البلاغه؛ نامه ۵۳.